

ریشهٔ معضلات جاری افغانستان

کشور رنج کشیدهٔ افغانستان طی نیم قرن که گذشت، با معضلات گوناگون مواجه بوده است. این معضلات بالوسیلۀ عوامل مختلف داخلی و خارجی بمیان آمده اند. واضح است که بررسی هریک ازین عوامل در این نوشتهٔ مختصر ممکن نیست؛ ولی ریشه و جریان چند معضلهٔ مهم که تا امروز مردم بلاکشیدهٔ ما با آن مواجه اند، ذیلًا مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اول - با براه افتادن کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و رسیدن مجدد داودخان بر اریکهٔ قدرت، کشمکش‌ها میان دولت‌های افغانستان و پاکستان بالا گرفت. زیرا داودخان در روز اول کودتا از «سعی دائمی برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان» وعده داد.^۱ این وضع برای اسلام‌گرایانی که مخالفت‌شان در برابر نظام جمهوری، مورد توجه و حمایت مردم افغانستان قرار نگرفته بود، فرصت را مساعد ساخت تا از اصطکاک سیاست هر دو کشور در جهت تبارز خودشان استفاده نمایند. چندین چهرهٔ ازین گروه‌ها به پاکستان نقل مکان کرده و خود را در متابعت از سیاست‌های مداخله‌گرانه آنکشور علیه وطن‌شان قرار دادند. وظیفهٔ اولی آنها این بود که عقاید مردم ما را مورد سؤاستفاده سیاسی قرارداده و شعارهای "اسلام تکفیری" را بعوض اسلام معتدل ترویج دهند. به همین منظور کمپ‌های تربیهٔ نظامی در داخل قلمرو پاکستان برای تربیه و تجهیز مخالفین رژیم دولت افغانستان بوجود آمد و در "کمپ" ورسک^۲ بطور عاجل پنج هزار نفر بخاطر دهشت افگنی در داخل افغانستان، تحت تربیه قرار گرفتند.

تعدادی ازین تربیه‌شدگان در برخی از ولایت‌های افغانستان هجوم برده و دست به آشوب‌ها زدند. اما بزودی آنها از جانب قوای امنیتی دولت جمهوری افغانستان سرکوب شدند. هکذا گردانندگان این حرکات سرکوب شده، میدان برخوردها را ترک کرده و به کمپ تربیه‌کنندهٔ‌شان در پاکستان بازگشتند.

دوم - معضلهٔ دوم این بود که طی پنج سال حاکمیت رژیم جمهوری، قدرت دولتی بر پایهٔ یک سیستم مستحکم عدالت محور و انصاف مستقر نگردیده و برای آزادی بیان و مبارزات منورانهٔ مردم فرصت داده نشد. در بخش سیاست خارجی نیز چرخش متضاد با سیاست‌های گذشته دولت روی دست گرفته شد. نزدیکی با رژیم آنوقت مصر که روابط خود را با اتحادشوروی برهم زده بود، همچنان تلاش برای بهبود روابط با پاکستان، تشوش را نزد ماسکو بوجود آورد.

در چنین وضع یکی از رهبران صاحب نظر و برجستهٔ جناح پرچم حزب د.خ.ا (میراکبر خیبر) در شهر کابل ترور شد.^۳ وقوع این حادثه هولناک، موجب ناراحتی شدید اعضای حزب گردید. اما رهبری دولت هیچگونه تعهد آرام‌بخش بخاطر کشف و سرکوب قاتل انجام نداد. برعکس علیه سهم‌گیری فوق‌العاده زیاد مردم در مراسم تدفین آن مرحوم عکس‌العمل نشان داده و پس از چند روز، شخصیت‌های سرشناس حزب را توقیف نمود.

ازین فرصت یک چهرهٔ جنجالی حزب، به نام حفیظ‌الله امین که مسئول سازماندهی مخفی نظامیان مربوط به جناح خلق بود، استفاده کرده و بدون تفاهم با رهبری حزب، دستور قیام علیه جمهوریت محمد داود خان را به نظامیان مرتبط بخود صادر کرد.

نظامیان مورد نظر او، مرکز قدرت را در ارگ ریاست جمهوری محاصره کرده و با مُسَخَّر شدن بر تعمیر رادیو، تلویزیون ملی، رهبران توقیف شدهٔ حزب را آزاد نموده و به آنجا انتقال دادند. این رهبران در تعمیر رادیو - تلویزیون روی چگونگی برخورد با محمد داودخان که در محاصرهٔ نظامیان قرار داشت، به صحبت پرداختند. دستگیر پنجشیری که یکی از اعضای رهبری متعلق به جناح خلق بود، در کتاب خود می‌نگارد:

«نورمحمد تره‌کی و بیرک کارمل در همان آغاز دو برخورد جداگانه و متضاد با مسئله سرکوب خونین یا مسالمت‌آمیز با سردار داود داشتند. بیرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف با سردار داود و خاندانش بود. او اصرار می‌کرد که باید سردار محمد داود کشته نشود. زنده به دست آید. کارمل معتقد بود که هرگاه با سردار داود و

خاندانش به شیوه مسالمت‌آمیز و قانونی برخورد شود، اولاً ماهیت هومانستی و دیموکراتیک انقلاب ما آشکار می‌گردد، ثانیاً سنن اخلاقی، ملی و دینی مردم ما احترام می‌شود.»^۴ پنجشیری با انعکاس گفتگوها درین نشست تذکر می‌دهد که:

«سلیمان لایق، درباره شیوه برخورد با سردار داود در پاسخ به تره کی گفت: دا فرعون د و وژل شی»^۵ نظریات مسالمت‌آمیز، مورد تأیید حفیظ‌الله امین قرا نگرفت. او نشست را ترک کرده و در دهلیز دستور خود را در مورد محمد داود خان و همه کسانی که با وی در محاصره بودند، بشمول هفده عضو خانواده اش را، به نظامیان وابسته به خود صادر کرد.

سوم - کشتار وحشیانه محمد داود خان و خانواده او، خشم و نفرت بخش‌های وسیع از مردم را بر علیه قیام‌کنندگان هفت ثور بوجود آورد. چنین عکس‌العمل روز بروز افزایش می‌یافت. زیرا کارکرد رژیم، مبتنی بر خودکامگی و استبداد ادامه داشت. همین روش حکومت‌داری سبب می‌شد تا مخالفین رژیم در قالب گروه‌های اسلام‌گرا در سراسر کشور ظهور کرده و پایه‌های محدود رژیم، هنوز هم محدودتر گردد. بخصوص پس از آنکه با جابجاسازی نظامیان جناح خلق در رأس قوای امنیتی، پلان سرکوب جناح متحد حزب (جناح پرچم) روی دست گرفته شد. این سیاست وحشی‌گرانه آنقدر جلورفت که جان رهبر جناح خلق هم محفوظ نماند. پس از قتل نورمحمد تره‌کی، پروسه محدود شدن پایه‌های اجتماعی دولت شدت بیشتر یافت.

چهارم - پس از قتل نورمحمد تره‌کی، آخرین امید رهبری اتحاد شوروی در جهت بقای قدرت دولتی همسایه جنوبی اش (افغانستان) از بین رفت. لذا به این فکر شدند که بخاطر جلوگیری از پیشروی مخالفین به استقامت سرحد جنوبی قلمرو اتحاد شوروی، قوای مسلح خود را وارد عرصه عمل نمایند. با ورود قوای مسلح اتحاد شوروی به افغانستان، حفیظ‌الله امین و گروه اش سرکوب شدند؛ قدرت دولتی در دست جناح پرچم و رهبران کنار زده شده جناح خلق قرار گرفت.

گرچه رژیم جدید به رهبری ببرک کارمل اصلاحات زیادی را یکی پی دیگر در تمام عرصه‌ها پیشکش می‌نمود، ولی بخاطر قوت گرفتن بُعد خارجی جنگ که جهات

داخلی آنرا تحت الشعاع قرار داده و اوضاع را ناامن می‌ساخت، زمینه تحقق آن کمتر ممکن بود. بخصوص که پیش از بقدرت رسیدن او، اهالی زیادی از روش جبارانه رژیم قبلی آزرده شده و روابط خود را با گروه‌های مستقر در ایران و پاکستان تنظیم کرده بودند. این افغان‌ها اجازه نداشتند تا به پیشنهادات رژیم گوش دهند. حتی آنها پس از بیرون رفت قوای شوروی هم به اعلام مشی مصلحه ملی از جانب داکتر نجیب‌الله گوش نداده و به آن نه پیوستند.

پنجم - با مستقر شدن قطعات اتحادشوروی در افغانستان، حریفان بین‌المللی آنها نیز فرصت را مساعد یافتند تا مخالفین مسلح دولت را در هر دو کشور همسایه افغانستان (پاکستان و ایران) کمک نامحدود مالی و تسلیحاتی نمایند. به این ترتیب آنها برای افغانستان در شرایط جنگ سرد، یک بستر جنگ گرم را آماده ساختند.

این تقابل یکبار دیگر واضح ساخت که نقش موقعیت جغرافیایی افغانستان در بروز رویدادهای حال و مستقبل مانند گذشته لاتغییر مانده است. به عبارت دیگر بازهم موقعیت جیواستراتژیک افغانستان منحنیث یک معضل بزرگ، این کشور را به میدان برخورد قدرت‌های منطقوی و جهانی کشانید.

ششم - استفاده از عقاید مذهبی مردم منحنیث وسیله، جهت راه‌اندازی تمام جنگ‌ها در افغانستان طی نیم قرن که گذشت، صورت می‌گرفت. به همین منظور در زیر نام "جهاد" یعنی "جنگ مقدس"، هشت تنظیم را در ایران و هفت تنظیم دیگر را در پاکستان بوجود آوردند. همچنان هزاران تبعه خارجی تحت پروگرام‌های خاص به این "جنگ مقدس" علیه دولت افغانستان کشانیده شدند. آن‌عه عرب‌های که بعد از یک دوره جنگیدن در افغانستان دوباره به وطن خود برمی‌گشتند بنام "الافغانی" مورد ستایش قرار می‌گرفتند. این نام منحنیث یک لقب مقدس به آنها تفویض می‌شد.

در نتیجه جنگ "مقدس" تلفات بی‌شمار انسانی و خسارات مالی بر جامعه و بیکر ناتوان اقتصاد افغانستان وارد شد. هزاران نفر شهید، زخمی و یا معلول شدند و صدها هزار دیگر خانه و کاشانه شانرا ترک گفته به دیار غربت روی آوردند.

رهبران تنظیم‌ها بر طبق مشی که برای ایشان داده شده بود، با هر نوع تعامل و مصالحه که از جانب دولت افغانستان پیشکش می‌شد، مخالفت می‌کردند؛ تا آنکه پس از سقوط دولت به داخل پایتخت راه یافتند.

با ورود شان به کابل، بلاوقفه جنگ‌های تنظیمی علیه همدیگرشان براه افتاد. بلاثر این جنگ‌ها شصت و پنج هزار مسکونه شهر کابل شهید و یک صدوسی هزار دیگریشان معلول شدند. همچنان منازل و دارائی‌های شان مورد چور و چپاول قرار گرفت.

پایتخت تاریخی افغانستان بخاطر آرمان جنرال ضیاالحق و شعار جنرال اختر عبدالرحمن که می‌گفت: «کابل باید بسوزد» به ویرانه مبدل شد. نواز شریف صدراعظم همان وقت پاکستان به پارلمان آنکشور گزارش داد که ما به اهداف خود در افغانستان رسیدیم. قوای مسلح نیرومند آنکشور را منحل کردیم.

پس از آن همه ویرانگری و غارت، پاکستان گام دیگر در جهت ایجاد عمق استراتژیک کشور خویش در افغانستان برداشت تا منافع ملی خود را بطور دائمی در آن سرزمین برآورده سازد.

از آنجائی که تنظیم‌های هفتگانه نتوانسته بودند، وظایف سپرده شده برای شان را درست انجام دهند، لذا اسلام‌آباد سازمان دیگری را زیر نام "طالبان" وارد معرکه نمود.

هفتم - با مسلط شدن طالبان بر بخش‌های وسیع از قلمرو افغانستان، جنگ‌های تنظیمی متوقف شد. اما مطابق پلان‌های استراتژیک پاکستان، عقب‌مانده‌ترین اقدامات بخاطر محروم ساختن جامعه افغانی از رفاه، علم و دانش روی دست گرفته شد؛ تا توانمندی جامعه تضعیف شود. زیرا پاکستان می‌دانست که آگاهی جامعه افغانی زمینه‌های توانمندی آن را بوجود می‌آورد.

طالبان بتاريخ ۱۳ اپریل ۱۹۹۶ شخصی را بنام "ملاعمر" که تا آنوقت نزد مردم افغانستان ناشناخته بود، لقب امیرالمومنین دادند. ملاعمر در پهلوی سایر اقداماتش، به اسلام‌گرایان عرب امکانات و فرصت بیشتر استفاده از سرزمین

افغان‌ها را مساعد ساخته و حتی با رهبر آنها (اوسامه بن لادن) ارتباط خویشاوندی برقرار کرد. اوسامه، پولدار عرب و سازمانده اعمال وحشتناک تروریستی بود.

پس از حادثهٔ غم‌انگیز یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ در نیویارک، ایالات متحده آمریکا از طالبان تقاضا نمود تا اوسامه را به آمریکا تحویل دهند. اما رهبری طالبان ازین خواست مقامات امریکائی سر باز زده و حاضر به همکاری نشدند. در پاسخ به این موضعگیری طالبان، قوت‌های ناتو وارد عمل شد و طالبان را از اریکه قدرت برکنار کردند.

پس از سقوط طالبان، پاکستان نقش دوگانه را در پیش گرفت. از یکسو برخی چهره‌های شناخته شده طالبان را تسلیم قوت‌های امریکائی نمود تا در زندان گوانتاناما محبوس گردند. از جانب دیگر زمینه‌های اختفا را برای اوسامه و فرماندهان او در داخل پاکستان فراهم ساخت.

هشتم - در عملیات برکنارسازی طالبان از قدرت، ملیشه‌ها و تنظیم‌های شکست‌خوردهٔ جهادی همکاری زیادی با قوت‌های خارجی نمودند. بخاطر همین خدمات شان، آنها در تشکیل ادارهٔ بعدی سهمیهٔ بزرگی بدست آوردند. ولی متأسفانه توجه این گروه‌ها همیشه روی منفعت شخصی خودشان متمرکز بوده و هیچگونه علاقه‌ی به پیشرفت و ترقی جامعه خود نداشتند. بنابر همین طرز دید، آنها بخش اعظم کمک‌های خارجی را به غارت برده و در بیرون از کشور سرمای‌گذاری کردند.

مبتنی بر همین طرز العمل، چپاول‌گری در شهرها گسترش می‌یافت. در حالیکه در قراء و قصبات کشور روز تا روز آتش جنگ میان طالبان و قوای مدافع دولت بالا می‌گرفت. طی بیست سال جنگ با طالبان، حدود پنج هزار تن از قوای مسلح خارجی و هشتاد هزار قوای مدافع داخلی جان‌های شانرا از دست دادند. تلفات طالبان مسلح نیز در حدود نود هزار نفر تخمین می‌شود. پس از دو دهه مصارف مالی و تلفات انسانی، دولت امریکا تصمیم گرفت که بدون شرکت دولت افغانستان، مذاکره با طالبان را در شهر "دوحه" انجام دهد. در نتیجهٔ این

مذاکرات، دولت امریکا قطعات نظامی خود را از افغانستان خارج کرده و سلاح‌های دست داشته‌شان را به جانب مقابل (طالبان) واگذار شد.

بالاخر این تصمیم، دولت جمهوری اسلامی افغانستان فروپاشید و بعوض آن طالبان تحت نام "امارت اسلامی طالبان" برکشور مسلط گردیدند.

نهم - اکنون امارت "اسلامی" پس از بیست سال، باردیگر بر سرزمین افغان‌ها حکومت می‌رانند. این بار قدرت و توانائی آنها در مقایسه با گذشته حکومت‌داری‌شان فوق‌العاده زیاد است. زیرا نه تنها شمار جنگجویان سازمان یافته آنها چندین برابر افزایش یافته است؛ بلکه سلاح‌های بجا مانده قوت‌های خارجی و دولت سابق که اکنون در اختیار آنها قرار دارد، توانائی رزمی شان را بطور بی‌سابقه بالا می‌برد.

طالبان برخلاف ادعای بعضی از سخن‌گویان در رسانه‌ها، مشی اولی خود را در رابطه به پایمال ساختن حقوق بشر و آزادی‌های مدنی مردم، علی‌الرغم گذشت بیست سال هیچ تغییر نداده‌اند. فرمان اخیر هیبت‌الله به ارتباط محروم ساختن زنان از هر نوع حقوق انسانی، مبین توطئه‌های نافرجام قدرت‌های پشت پرده است که باید هرچه زودتر شناسایی شوند. زیرا حکم پوشاندن روی زن منحیث عورت در قرآن کریم و هیچ یک از مذاهب اسلامی وجود ندارد. اما طالبان خلاف آن عمل می‌کنند. با چنین عملکرد خود، طالبان این جهان را برای زنان مؤمن افغانستان جهنم ساخته‌اند. آنها زنان را از حق کار و تعلیم محروم کرده و تطبیق اساسات اسلامی را مطابق اذهان عقب‌گرایانه خود، تفسیر و تعبیر می‌نمایند. این قواعد نابخردانه طالبان، برخی اقدامات خوب آنها را که در عرصه‌های منع کشت کوکنار، جلوگیری از فساد اداری و اعمار یک تعداد از پروژه‌های زیرساختی و عمرانی اتخاذ نموده‌اند، تحت شعاع قرار می‌دهد.

ترکیب قومی رهبری دولت طالبان نیز یک معضلی است که از جانب یک تعداد گروه‌ها و چهره‌های مشخص در جهت تفرقه افگنی میان وطنداران ما مورد سؤاستفاده تبلیغاتی قرار می‌گیرد. طالبان هنوز به تشکیل یک دولت همه شمول برپایه قوانین تدوین شده از جانب ملت افغانستان نه اندیشیده‌اند.

آنها فرامین خودساخته خود را زیر نام حکومت سرپرست صادر می‌کنند که ازین عملکرد آنها، تنها تفرقه افگنان سود می‌برند.

دهم - آنهاپی که دیگر نمی‌توانند چهره‌های واقعی خود را در پوشش مذهب پنهان کرده و عوام فریبی نمایند، حالا به دامن زدن اختلافات قومی و منطقوی متوسل شده اند تا محورهای قدرت را برای خویش بوجود آورند. آنها کلمه "پشتون"ها را را با کلمه "افغان" مترادف ساخته و هویت ملی افغان‌ها را مورد سوال قرار می‌دهند. این گروه ادعا دارند که کشورما درعهد امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) به اسم "افغانستان" نام گذاری شده است.

در پاسخ به این جعلیات آنها باید متذکر شد که پس از تأسیس افغانستان بسال ۱۷۴۷م در آثار محققین زیادی طی قرون هجده و نوزده میلادی، نام «افغانستان» بکار گرفته شده است. بخاطر اختصار کلام، می‌توان بیان حقیقت را در آثار این دو تاریخ نگار شناخته شده همان عصر بطور مثال ارائه کرد:

۱- جان فورستر، سفرنامه، محل چاپ لندن، تاریخ طبع ۱۷۸۹م

۲- مونت ستورات الفنستون، شرح سفر بسال ۱۸۰۹م، محل چاپ لندن، تاریخ طبع ۱۸۴۲م

همچنان نام افغانستان در معاهدات بین‌الدول منطقه، طی قرون هجده و نوزدهم به چشم می‌خورد که تذکر دو معاهده ذیل می‌تواند جواب قناعت بخش به آنها باشد:

۱- معاهده اول انگلیس و ایران علیه افغانستان، محل امضاء - تهران، جنوری ۱۸۰۱م.^۶ در چهار ماده این معاهده نام کشور «افغانستان» ذکر شده است.

۲- دومین معاهده انگلیس و ایران، محل امضاء - تهران ۱۳ مارچ ۱۸۰۹م^۷ در ماده هفتم این معاهده، نام کشور «افغانستان» تذکر یافته است.

از ارائه اسناد دیگری که انتشار آن درین مقال فی الواقع تکرار ارائه حقیقت است، صرف نظر می‌شود.

بعضی از تنظیم‌های معزول شده از قدرت در همدستی با چهره‌های معلوم‌الحال، بالوسیلۀ نشرات بیرون مرزی، می‌کوشند تا تفرقه میان اقوام و ساکنان مناطق کشورشان را مطرح کنند. آنها امیدوارند که با دامن زدن چنین اختلافات، حامیان پر قدرت بیرونی را برای خود می‌یابند. اما واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که این خیال پردازان هیچگاه به تصورات غیرملی شان نایل نخواهند شد. زیرا سرزمین افغان‌ها یک باغ زیبای از اقوام و قبایل باهم برادر است که علیه هرگونه متجاوز، دلیرانه و متحدانه از خاک شان دفاع کرده و وحدت ملی خود را حفظ نموده اند.

^۱ اولین بیانیه داود خان جهت راه اندازی کودتا ۲۶ سرطان ۱۳۵۲

^۲ مک کولوم، بل - واشنگتن پست، صفحه اول - شماره دهم، سپتمبر ۱۹۸۹

^۳ درماه جولای ۱۹۷۷ هر دو جناح منشعب شده ح.د.خ.ا که مشهور به جناح‌های خلق و پرچم بودند، پس از ده سال باهم وحدت کردند

^۴ دستگیر پنجشیری، «ظهور و زوال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان»، بخش دوم، صفحه ۹۵، اپریل ۱۹۹۹، پیشاور

^۵ دستگیر پنجشیری، همانجا صفحه ۹۶

^۶ صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، صفحه ۱۹۰

^۷ صدیق فرهنگ، همانجا، صفحه ۲۰۶